

**From:**  
**Sent:** Friday, September 18, 2009 1:57 PM  
**Subject:** FW: تسمسار سپهبد جهانبانی

## سپهبد نادر جهانبانی



یکی از بهترین خلبانان جهان، سپهبد نادر جهانبانی (???? - ????) معاون فرمانده نیروی هوایی ارتش و سرپرست تیم آکروجت تاج طلایی ایران بود.

او همچنین مدتی نیز رئیس سازمان تربیت بدنی شد. مادر او از مهاجران روسی و پدرش تیمسار سپهبد امان‌الله جهانبانی بود. رشید و خوب چهره بود.... نشان تاج و ستاره ای روی شانه داشت و بخصوص مهربانی خاصی در چشمانش بود که هر کس بی اختیار در برابرش زبان به تحسین می‌گشود که وطن چنین افسری بلند بالا دارد.

نخستین بار که ژنرال را در بند دیدم؛ با همه آثار خستگی که بر چهره داشت و با وجود صورت نتراشیده و چشمهای سرخ از بی خوابی، باز هم سر و گردنی از همه بلندتر بود.

بیش از این بسیار بار او را با کوبال و یراق نظامی، در جعبه تماشا دیده بودیم و تصویرش را نظیر بقیه ژنرال‌ها در روزنامه‌ها نگاه کرده بودیم. ولی حالا در بامداد سه شنبه 14 بهمن 1357 تیمسار را چشم بسته و دست در زنجیر به مدرسه رفاه آورده بودند.

در اتاقی که همه روی زمین رها شده بودند، تیمسار هم به دیوار تکیه داده بود و روبرو را نگاه می‌کرد. تیمسار از همه خونسردتر بین سپهبد برنجیان و امیرافشار نشسته بود.

بالاخر از او سپهبد رحیمی، ناجی و ربیعی به دیوار تکیه داده بودند و با نابوری به سرنوشت می‌اندیشیدند.

شاه رفته بود و رژیم فرو شکسته بود و آنها می دانستند که فریاد "خون" همه جا را گرفته است و آتش آنچنان شعله ور است که خشک و تر را می سوزاند ، پس کسی در صدد نجات سر خود نبود که از همان پنجره کوچک اتاق می شد تصویر فردا و فرداها را دید و سرهای بریده که بی جرم و جنایت بالای نیزه و دار است.

جلویش نشستم، به سبب سکوت و خونسردیش کمی دستپاچه شدم، سوال کردم: شما؟!

جهانبانی پاسخ داد: من تا آنجا که می دانم یعنی تا دیروز نادر جهانبانی افسر خلبان نیروی هوایی بوده ام.

من خیلی خجالت کشیدم. با اینهمه دو سه دقیقه تلاش کردم به جهانبانی اطمینان بدهم که هرچه را عنوان کند خواهم نوشت. ژنرال نادر جهانبانی با آرامش گفت: اگر برای مردم چیزی نوشتید احساس خودتان را بنویسید ولی اگر قرار است نوشته های شما را دشمنان این مرز و بوم ببینند بنویسید نادر جهانبانی همه آنچه را که تا کنون انجام داده باعث افتخار خود می داند. این گفته به اغلب افسرانی که آنجا بودند قوت قلب داد و همه به نحوی با گفتن تیمسار درست می گویند و با تکان دادن سر حرفهای او را تصدیق کردند.

بیرون آمدم توی کوچه مستجاب و در میان مردمی که عرق ریزان هرکدام تفنگی در دست داشتند، یکی از ورزشکاران مشهور سرزمینمان را دیدم. خیلی آشفته بود او نیز تفنگی در دست داشت و تا مرا دید به طرفم آمد و در گوشم گفت:

تیمسار هم اینجا بود؟ گفتیم: کدام تیمسار؟ اینجا خیلی از تیمسارها را آورده اند.. تازه فهمیدم منظورش جهانبانی است .

گفتم: بله و خیلی هم آرام و خونسرد دیدمش، مثل سنگ نه بهتر بگویم مثل عقاب در لحظه ای که دعوت زاغ را برای حیات جاودانه رد کرده است. حرفهایم را نفهمید و گفت: آمده ام اینجا اگر بشود یکطوری با چند تن از بچه های شهیاز تیمسار را فرار بدهیم..

گفتم امکان ندارد او حاضر به فرار شود. باید او را ببینی تا حرفم را باور کنی! او رفت تا وسیله فرار را فراهم سازد و من از مردم گریختم تا در خلوتی مشاهداتم را بنویسم. فردا وقتی بار دیگر در مدرسه رفاه دوست ورزشکارم را دیدم که تفنگ در دست در مقابل اتاق زندانیان رژه می رود. با شتاب سراغش رفتیم که رفیق چه کردی؟

خیلی سوگوار و پراندوه نگاهم کرد و گفت: همه چیز را بخوبی فراهم کردم کار تمام بود، از راه دستشویی می خواستم تیمسار را با لباس آخوندی بیرون ببرم بخصوص که ریشش هم در آمده، ولی هرچه کردیم و هر چه التماسش کردیم حاضر نشد.

گفتم: من که به تو گفته بودم، تیمسار حاضر به فرار نمی شود. دوست ورزشکارم با این همه هنوز قانع نشده بود.

پیش خود فکر کردم که آیا جهانبانی می خواست ادای سقراط را درآورد که شب مرگ با آنکه شاگردانش وسیله فرار او را فراهم کردند حاضر به گریختن نشد ، چون می گفت من باید بمیرم تا حقیقت زنده بماند.

وضع او شبیه به "عقاب" خانلری بود در شعر "عقاب" که چون مرگ خویش را در پی زندگی کوتاه نزدیک می دید نزد زاغی رفت که ای زاغ راز طول عمر تو چیست؟ و زاغ او را به مردابی که در آن لجن و مردار انباشته بود برد و گفت اگر تو نیز از غذایی که من می خورم ، بخوری عمر طولانی خواهی داشت.

عقاب که عمری در اوج فلک به سر برده و حیوانات را همه فرمانبر خویش دیده بود، نگاهی به زاغ کرد که ای بیچاره" گند و مردار، ترا ارزانی" که من از همین عمر کوتاهم که در فراز ابر و نور و سپیده بوده راضیم و مبادا روزی که بخواهم با ساعتی زیستن مثل تو در این گندآب یک روز بیشتر زندگی کنم. آنگاه عقاب پر می کشد" سوی بالا می شود و بالاتر می رفت" تا "راست با چرخ فلک همسر می شود"

نوبت که به تیمسار رسید تنها به دادگاه آمد. هنوز بلند بالا و آرام، فقط ریشش بلندتر شده بود.

خلخالی، ابوالفضل حکیمی، زواره ای، فاضل و طهماسبی اعضای دادگاه بودند و در جلسه دوم ربانی املشی و محمدی گیلانی نیز حاضر بودند.

ادعا نامه ای که علیه او تنظیم شده بود آنقدر پوچ بود که حتی خود اعضای دادگاه نیز از درون بر بی اساسی آن اذعان داشتند. یادم هست که زواره ای در پایان جلسه اول به پاسخ این سوال که تیمسار جهانبانی که مدتهاست سرپرست سازمان تربیت بدنی بوده و در کارها و اعمال فرمانداری نظامی شرکت نداشته پس چرا در ادعای او را مسئول خونریزی ها و کشتارهای اخیر دانسته اید گفت:

شما چه کار به ادعا نامه دارید. ممکن است او در ماه های اخیر در جنایات رژیم دست نداشته باشد ولی به ستاره ها و تاج روی نشانش نگاه کنید، **اگر جنایتکار نبود که سپید نمی شد!!!**

در ادعای او آمده بود که وی با خدمت در نیروی هوایی شاه، مستقیماً در خدمت آمریکایی جهانخوار بوده، به همین دلیل سالها در این کشور به سر می برد.

پدر او عامل روس و خودش عامل سیا و صهیونیسم است. او در طول ماه های انقلاب، فرماندهی عملیات علیه مبارزان مسلمان و خواهان جمهوری اسلامی را برعهده داشته است.

تیمسار بی آنکه سخنی بگوید همه حرفها را می شنید و بر خلاف خیلی دیگر از ژنرالها عصبی نمی شد و از جایش نمی پرید.. پس از سه جلسه وقتی که خلخالی از او خواست که از خود دفاع کند.

از جایش برخاست و خیلی شمرده گفت: آنچه را که شما مطرح کردید آنقدر بی اساس است که من لزومی به پاسخ گفتن به آن نمی بینم اما چند دروغ بزرگ گفتید که همراه با اتهام زدن های شما نشان می دهد که حکم شما علیه من قبلاً صادر شده و همچنین حکایتگر این حقیقت است که **فقط و فقط قصد ویرانی کشور من و ارتش سرزمین مرا دارید.**

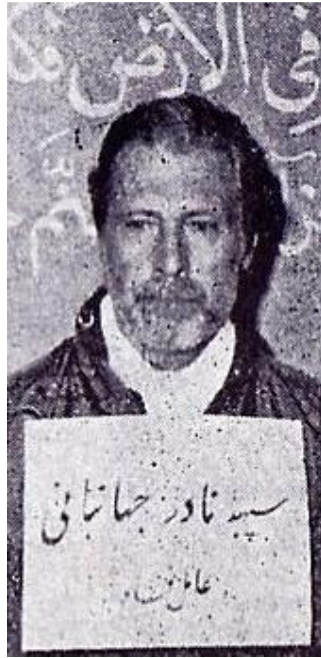
پدر من جاسوس روس نبود، بلکه افسری ایرانی بود که در روسیه درس خوانده، من هم هرگز عامل کشوری نبودم بلکه در آمریکا به عنوان **بهترین و با استعدادترین خلبان ایرانی، بر اوج ابرها پرواز می کردم.**

حال شما چگونه به خود اجازه می دهید به من تهمت خیانت بزنید. شما از خود خجالت نمی کشید شما از مردم شرم نمی کنید؟ شما از هزاران جوان ایرانی که من با همه تلاش در راه فراهم کردن وسایل ورزشی و ایجاد امکانات جهت تربیت روح و جسم آنها، در ماه های گذشته کوشیده ام، شرم نمی کنید؟ شما که هستید؟ آیا کسانی را می شناسید که چون شما بر هر آنچه ملی و ایرانی است تیغ بکشند؟

آقایان من پنجاه و یک سال به خوبی و نیکی زندگی کرده ام و قرارگاه آسمان ها بود. پاسخی به شما ندارم ولی مطمئن باشید که مردم ایران خیلی زود از خواب فعلی بیدار می شوند آنگاه شما هستید و خشم ملتی که به تار و پود شما آتش می کشد.

جهانبانی همه این حرف ها را با همان خونسردی گفت که در روز 14 بهمن با من حرف زده بود، همین خونسردی باعث شد که تمام اعضای دادگاه از جمله خلخالی در جایشان میخکوب شوند و زبانشان بند بیاید.

لحظاتی بعد ژنرال را بردند، نگاهی به حاضران کرد و با سر خداحافظی تلخی با من و نویسنده ای فرانسوی که از "لیبراسیون" آمده بود نمود.



وقتي سپهبد جهانباني را براي محاکمه آوردند ، کاغذي بر گردنش انداختند تا جرمش را بنويسند ، اما او جرمي نداشت و کسي نيز نبود که شهادت دهد. پس چون نتوانسته بودند به وي جرمي نسبت دهند بر روي کاغذ سفيد نوشتند: سپهبد نادر جهانباني عامل فساد.

اين نوشته بدان جهت بر روي آن کاغذ سفيد نقش بست که روح آزاده سپهبد را در هم بشکنند اما روح جهانباني همانند عقابي در آسمان به ملکوت پيوست.

اجازه بديد که تنها به ؟ نمونه از شاهکارهاي اين روان شاد اشاره کنم:

در زمان فرمانروايي " حسن البکر " حاکم وقت عراق اختلافات مرزي با دولت ايران به وجود مي آيد.

طرفين در آماده باش کامل به سر مي برند. در اون هنگام جت هاي جنگنده ايران مرتب در خط مرزي به گشت زني مي پردازند. در يکي از روزهايي که ژنرال نادر جهانباني مشغول گشت زني بود به ناگاه توسط پنج جت جنگنده ارتش عراق محاصره مي شود. در اين گونه شرايط خلبان چاره اي جز تسليم ندارد. چون چهار فروند هواپيماي متخاصم از چهار طرف شکاري ايران رو محاصره کرده و يك فروند هم از جلو در حرکت است تا راه را نشون دهد

تيمسار خيلي خونسرد به همراه شکاري هاي دشمن راهي عراق مي شود. با نزديک شدن به منطقه فرودگاه ، هواپيماي جلويي به زمين مي نشيند... جهانباني دور موتور را کم مي کند و بعد از دقايق چرخ هاي هواپيما رو هم پائين مي آورد...

خلبانان دشمن وقتي وضعيت جت جنگنده ايراني رو مي بينند که در حال فرود است، هر يك به سمتي رفته تا جت جنگنده ايراني به زمين بشيند. تيمسار آروم آروم به سمت باند فرود دشمن نزديک و نزديک تر مي شود. سرعت هر لحظه کم تر مي گردد. تا جايي که از اون بالا شکاري هاي عراقي مي بينند که هواپيما سر باند و در حال فرود است....

اما به محض اين که چرخ هواپيما سطح باند رو لمس مي نمايد.... **ژنرال چشم آبي** با فشار آوردن مجدد بر دسته گاز ، به صورت وارو از زمين کنده مي شود و با استفاده از نيروي کمکي پس سوز ، همان طور در حالت پشت هواپيما به سمت زمين و چرخ ها رو به آسمان ، با سرعت سرسام آوري از منطقه دور مي شود... هواپيماهاي عراقي که سرعت خود را کم کرده بودند و براي فرود آمده مي شدند تا به خود آمده و بر سرعت خود افزودند،

هوایما در خاک ایران بود..

يك روز يك فروند فانٹوم نیروی هوایی که برای گشت زنی رفته بود. وقتی به حوالی آسمان شهر ساوه می رسد دچار نقص فنی گشته و کنترل هوایما نا ممکن می گردد. این رو هم بگم که اکثر خلبانان به خاطر تعلق خاطری که به پرنده آهنین خویش دارند، علی رغم تأکید قانون مبنی بر پرش به وسیله چتر نجات، آن ها تا آخرین ثانیه ها سعی در کنترل آن دارند.

ما در همین جنگ با عراق خیلی از بهترین خلبان ها را به خاطر این مسئله از دست دادیم. و آن ها موفق به پرش به موقع نشدند .

همون طور که می دانید آگه ارتفاع يك فروند شکاری خیلی به زمین نزدیک بشه ، عملکرد چتر نجات قطعی نیست. و ممکنه به سمت زمین راکب خود را بکوبد . به هرحال آن روز هم آن افسر خلبان نهایت سعی خود رو کرد و هوایمائی فانٹوم خود رو در جاده ساوه به زمین می نشاند...با فرود اضطراری هوایما در جاده که با دشواری خاصی هم همراه بود.

اون هم هوایمائی شکاری که در باند آسفالت طولانی با چتری که از عقب هوایما باز می شود به زحمت می نشیند.

چه برسه به جاده پر چاله و چوله اون زمان که ماشین ها و کامیون ها هم در حال عبور بودند!! کلی مستشار امریکایی به همراه مسئولین نیروی هوایی و متخصصان مربوطه مثل مور و ملخ می ریزند اون جا.

هر کس يك نظری می دهد. آخرین نظر کارشناسی چنین بود که شکاری فوق با جدا نمودن بال هایش آن را سوار تریلی کرده و جهت تعمیر به مهرآباد ببرند. وقتی موضوع به گوش جهانبانی می رسد. خود به منطقه رفته و از نزدیک آن جا رو بررسی می نماید. و سپس اظهار می دارد هوایما رو همین جا تعمیر نمایند خودم با آن به سوی تهران پرواز می کنم.

مستشاران امریکایی با دلیل و مدرک ثابت می کنند که این پرواز امکان پذیر نیست. زیرا با موانعی که در سر راه است امکان بلند شدن در حد صفر است. حتی پا را فراتر گذاشته و با قاطعیت می گویند تنها يك در صد این امکان وجود دارد و نود و نه درصد شکاری به ساختمان برخورد می نماید.

می دونید که امریکایی ها خیلی دقیق هستند. و چه بسا بارها اون فاصله هوایما رو تا ساختمان مورد نظر متر کرده بودند.

جواب جهانبانی به امریکایی ها ، اونا رو واقعاً شوکه می کنه. ژنرال می گوید آگه يك درصد امکان پذیر باشه من با همون يك درصد بلند می شوم. در نهایت بعد از چند روز تلاش متخصصان نیروی هوایی روز موعود فرا می رسه.

تیمسار پشت کابین اف - ؟ نشسته و موتور های آن رو روشن می نماید. نفس تو سینه همگان حبس شده بود. همه یقین داشتند که شکاری به ساختمان بر خورد خواهد نمود. حتی خوش بینانه ترین متخصصان هم چنین برداشتی داشتند. ژنرال با خونسردی درپوش کابین را می بندد. با اشاره دست او موانع چوبی از زیر چرخ های هوایما برداشته می شود و در حالی که لبخند به لب داشت با جلو بردن دسته گاز حداکثر نیرو را به موتور ها وارد می کند.

صدای غرش موتورهای جت جنگنده تا کیلومتر ها شنیده می شود. و در يك آن با آزاد کردن ترمز ها هوایما در جاده به راه می افتد... با هر تکان هوایما، آگاهان منتظر وقوع فاجعه ای می شوند و عاقبت هوایما در نزدیکی ساختمان از زمین کنده می شود.... به گفته شاهدان تیمسار میلی متری از روی ساختمان مرگ، پرنده رو به آسمان می برد. و دقیقاً بعد به ارابه های فرود، اجازه لمس باند مهر آباد رو می دهد...

این چنین ژنرالی را در ?? اسفند ??? در زندان قصر با حکم صادق خلخالی تیرباران کردند.

کمالي يکي از تفنگ چي هاي خلخالي بعدها برايمن گفـت: **تيمسار جهانباني اجازه نداده بود چشمش را ببندد چون که مي خواست شاهد پرواز گلوله ها باشد...**



1977 Isfahan Golden Crown team with General Nader Jahanbani



Seating (L-R) : Akbari, Nassirkhani, Javadpour  
Standing (L-R): Bolghand, Khalili, Jahanbani, Kakvan, Zarifkhadem



[www.gooftman.blogfa.com](http://www.gooftman.blogfa.com)

Golden Crown 1969 (1348) Dezful

Rejabian

Imanian

Mokfi

Teymour

Jahanbani

Izadseta

Abrishamian

دروغ بی پایان باد بر همه مردان مردی که به زخم نامردی از پای در آمدند ولی حسرت ذلت پذیری را بر دل زبونان

ابدي تاريخ گذاشتند...

برگرفته از:

تارنماي بهروز مدرسي (خلبان اسبق نيروي هوايي) / تارنماي ويكي پديا

This e-mail and any attachments is a confidential correspondence intended only for use of the individual or entity named above. If you are not the intended recipient or the agent responsible for delivering the message to the intended recipient, you are hereby notified that any disclosure, distribution or copying of this communication is strictly prohibited.. If you have received this communication in error, please notify the sender by phone or by replying this message, and .then delete this message from your system